

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من حیث المجموع، روایاتی که در باب ارتداد بود و همچنین احکامی که مترتب بر ارتداد بود از قبیل قتل و حبس و افتراق زوجیت و تقسیم اموال بین ورّاث، اینها را بیان کردیم.

در مورد روایات از آنجایی که روایات مختلفی در این باب هست و بعضی از آنها در نظر اولیه موجب تضاد در [بین] معانی و مدالیل آنها [می شوند] مطالبی عرض شد و ما در بحث روایات به یک معنای وسیعی از شرک و کفر و ارتداد می‌رسیم که آن معنا در بسیاری از افراد متحقق است و قطعاً منظور از ارتداد، این معنای وسیع نیست بلکه معنای خاصی است که آن معنای خاص، موجب ترتب این

احکام است و با توجه به موارد مختلفی که در بحث
ارتداد هست، این طور به نظر رسید که دسته بندی
روایات را گرچه یک دسته بندی اجمالی کردیم اما
از نقطه نظر مصادیق مختلفه ای که آنها دارند، این
دسته بندی را به وقت دیگری موکول کنیم.

فرض کنید که در بعضی از روایات حکم کفر
به مُجبره یا به افراد مَفْوَضه داده، یا اینکه حکم کفر
و شرک به تدین به یک مسأله خلاف داده ولو اینکه
آن مسأله از ضروریات نباشد و یا اینکه در بعضی از
این روایات به منکر ضروری، یعنی خب در لسان
روایات جنبه ؟ ضروری که نیست، به آن فرائض
حتی جهت شرک و کفر را نداده، در بعضی از آنها
غلات را کافر و مشرک و موجب اعدام آورده اند.
کیفیت عمل امیر المؤمنین علیه السلام با غلات، خب
برای ما موجب یک نظر در این احکام و روایات
هست. در قبال آن ما می بینیم که مواردی هست که
ترتب این عواقب و احکام در آنها نشده. این مسائل
مختلفی که در اینجا هست تمام اینها معلول عدم
توجه کافی به مسأله ارتداد و به حقیقت ارتداد است
و اختلافی که در عبارات و کلمات فقهاء مشاهده
می شود این اختلاف ناشی می شود از اینکه به این

مسأله آن طور که باید و شاید، نپرداختند یا اینکه بعضی از ادله و بعضی از آن نظرات ممکن است از دید آنها مخفی باشد، چطور اینکه از دید ما هم شاید مخفی باشد، کلّنا ندّعی وصلاً لیلی. ما نمی‌توانیم مدّعی باشیم بر اینکه همه موارد را استقصاء کردیم. هر کسی بر طبق نظر و بر طبق فحصى که دارد به همان مقدار خب طبعاً مکلف است. این مسأله روایات و اینها را ما باید برای زمان دیگری قرار بدهیم و فعلاً از امروز به مسأله اساسی که دخالت عقل و علم در ترتب احکام است می‌پردازیم.

لا شکّ و لا شبهه در این که اصل اول و حَجَر اساسی در ترتب احکام و مسائل بر مکلف عقل است و عقل یکی از شرایط اساسی برای تعلّق تکلیف است که همه فقهاء اجماعاً و حتی بالسيرة الثابتة عند المسلمين من العامة و الخاصة، تمام اینها حتی يُعدّ هذا من ابدۀ البدیهیات و من ابدۀ الضروریات، این مسأله عقل را در اینجا مدّ نظر قرار می‌دهند.

لا شکّ در اینکه بر مجنون خطاب تعلّق نمی‌گیرد به جهت اینکه امتثال از مجنون متمشی نیست و لا شکّ در این که بر صبی خطاب تعلّق نمی‌گیرد

به جهت اینکه عقل در او هنوز در مرحله بالاستعداد و بالملکه وجود دارد و هنوز به فعلیت نرسیده است. منظور ما از فعلیت عقل که شرط اول برای تکلیف است و این مسأله بسیار مهمی است که انشاء الله در مباحث بعد از ارتداد، اگر خدا بخواهد [باید آن را بیان بکنیم] - از الآن قولش را بدهیم که دیگر نتوانیم خلف وعده کنیم - و آن مسأله بلوغ است. بعد از ارتداد این مطلب را می آئیم در آنجا عرض می کنیم و در خود اینجا هم خب این مطلب وجود دارد و آن این است که شرط اول برای تکلیف عقل است.

تکلیف یعنی چه؟ تکلیف یعنی موقعیتی که مخاطب و انسان، آن موقعیت را در قبال اوامر و نواهی مولا در خودش احساس می کند، این می شود تکلیف، یعنی مکلف در مقام امتثال اوامر و نواهی مولا، آن جنبه عبودیت خودش را احراز می کند، این مقام، مقام تکلیف است.

بنابراین آنچه که از این دایره خارج می شود مجنون است، مجنون احراز یک همچنین موقعیتی را نمی تواند بکند. یکی از آن مواردی که از این دایره خارج می شود صبی است. صبی و طفل نمی تواند

احراز موقعیت خود را در قبال مولا بکند، یعنی احرازی که مطلوب مولا است و بر آن احراز، ثواب و عقاب مترتب است آن احراز را صبی نمی‌تواند بکند. چون عقل صبی هنوز به مرحله و فعلیتی نرسیده است که مصالح و مفسد را تشخیص بدهد. وقتی یک شخصی، انسانی مصالح و مفسد را تشخیص نداد، آن موقعیت تکلیف و اطاعت از اوامر و نواهی مولا در وجود او محقق نخواهد شد. این مربوط به صبی است. بناءً علی هذا تکلیف دائر مدار احراز...

سوال: مصالح و مفسد تشخیص ندارد، امر مولا دلالت بر مصالح و مفسد می‌کند، مگر اینکه بگوییم اینجا چون اینها عقل ندارند مصالح و مفسد را نمی‌توانند بفهمند، اختیار هم سلب می‌شود دیگر، چون اختیار ندارد در اینجا.

جواب: ببینید امر مولا که دلالت بر مصالح و مفسد می‌کند بر مصالح و مفسد مترتبه بر شعور و ادراک مکلف را می‌کند، آیا خطاب مولا به نائم تعلق می‌گیرد؟ چرا نمی‌گیرد؟ به خاطر این که نائم احراز

موقعیت خودش را در قبال مولا نکرده. مولا در مرحله اول باید شخص مستعدّ برای القای امر نهی را پیدا بکند بعد امر و نهی را به او القاء بکند، مولا به دیوار که نمی تواند اوامر و نواهی را القاء بکند، مولا به این فرش که نمی تواند القای اوامر و نواهی را بکند. در وهله اول باید فرد مستعدّ برای این مقام مخاطب در القای اوامر و نواهی پیدا بشود. حالا [بنا بر این مطلب] صبی آیا فرد مستعدّ هست یا نیست؟ نیست. رضیع آیا فرد مستعدّ هست یا نه؟ رضیع نمی تواند از جایش تکان بخورد چطور بیاید در اینجا...؟

یادتان هست من یک وقتی یک بحثی کردم مبنی بر این که احکام مترتب بر موضوعات هستند و شرائط است که موجب تحقق موضوعات هست و آن بحث حجاب و نکاح و بحثهای دیگر مثل تعلق اوامر یا نواهی بر عاجز که چطور می تواند باشد که مثلاً فرض کنید که آیه **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ....** ﴿النور، ۳۰﴾ آیا این خطاب متعلق به اعمی هست یا نه؟ نیست دیگر، **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ** چرا؟ چون موضوع محقق نیست در اینجا. موضوع غض بصر است و بصر در اینجا

نیست، بصر از باب عدم و ملکه است. بصر در عمی است در آنجایی که در آنجا بصر باید باشد و خطاب غرض بصر در موقع و ظرفی است که در آنجا بصر باشد وقتی که در آنجا بصر نبود خطابی هم نیست. مثل این که اگر خطاب تعلّق بگیرد به یک موضوعی که شرط برای تحقق خطاب در آنجا منتفی باشد، پس باید بگوییم خطاب تعلّق به مجنون هم می گیرد، خطاب به وزن فرد که تعلّق نمی گیرد، خطاب به ظرفیت تلقّی است، مخاطب، مخاطبی باشد که بتواند خطاب را تلقی کند، اگر مجنونی نباشد که خطاب را تلقی کند، این مولا هزار دفعه به او بگوید لاتزن، هزار دفعه به او بگوید صلّ، هزار دفعه به او بگوید صم، وقتی مجنون است خب مجنون چطور می تواند تلقّی کند؟ اصلاً معنا ندارد. لذا القاء خطاب به مجنون از مولای حکیم لغو است. اصلاً از مولای عرفی لغو است چه برسد به مولای حکیم! عقل شرط اساسی برای این مسأله است.

بنابراین اگر صبیی موقعیت خود را نتوانست در برابر مولای حکیم احراز کند یعنی آن مسأله ثواب و عقاب و مصالح و مفاسدی را که مترتب است بر اتیان اوامر و کفّ نفس از نواهی، آن ثواب را اصلاً نفهمید،

چگونه یک مولای حکیم می تواند امر و نهی را به او
القاء کند؟ خب این مسأله الان هست دیگر، الان بچه
ای که، فرض کنید که دخترده ساله ای که دنبال
عروسک می رود و می خواهد عروسک بخرد، یا پول
از باباش می گیرد که برود پفک نمکی از سر کوچه
بخرد، این دخترده ساله، اصلاً مصالح و مفاسد خود
را الان می تواند ادراک بکند؟ اگر فرض کنید که
پدرش هزار تومان بدهد، همه هزار تومان را می رود
پفک و بیسکویت می خرد می آورد در خانه، اصلاً
نمی گوید این هزار تومان...، و در موقع خوردن،
همه اش را برمی دارد می خورد، هر چه به او می
گویند این کبدت از بین می رود، کلیه ات از بین می
رود، معلوم نیست توی این ها چیست، این فقط
حساب شیرینی و مزه اش را می کند، چیز دیگر را
احساس نمی کند، خب این که مصالح و مفاسد را
نمی فهمد. لذا در همین موالیان عرفی، اگر پدر بیاید
به او هزار تومان بدهد مردم مذمت می کنند پدر را،
می گویند چرا به او هزار تومان دادی؟ باید به او ده
تومان بدهی، به اندازه یک پفک، به اندازه یک
بیسکویت باید به او پول بدهی. آن وقت این مولای

عرفی مورد مذمت مردم واقع می‌شود اما آن مولای حکیم که تعلق اوامر و نواهی بر او و ترتب عقاب و ثواب بر این اوامر و نواهی که مشروط به هزار وادی تو در تو و هزار سرّ و هزار بطن و به هزار احتمال است آن وقت آن همان طور تعلق گرفته اوامرش به یک بچه ده ساله؟ خب این مسخره نیست؟ آیا ما می‌توانیم بگوئیم یک بچه ده ساله متعلق تکلیف است؟ این اصلاً امکان ندارد. چطور ممکن است یک دختر ده ساله که کارهایش کارهای یک بچه است متعلق تکلیف باشد آن هم تکلیفی که عقاب بر آن بار بشود؟! فرض کنیم اگر یک دختر ده ساله صبح بلند نشد نماز را بخواند و در همان موقع از دنیا رفت خدا او را عقاب می‌کند؟ عقاب ندارد. این اصلاً نمی‌فهمد نماز چیست، نماز هم اگر بخواند به خاطر ترس می‌خواند، به خاطر جایزه می‌خواند که پدرش به او می‌دهد، به خاطر تشویق و ترغیب و اینها می‌خواند.

پس آن حجر اساسی و محور برای تکلیف، آن در وهله اول مسأله عقل است. مسأله عقل یعنی آن

کیفیت ارتباط انسان با مبدأ، احراز موقعیت انسان با آن مبدأ. این مطلب هم مطلب بسیار مهمی است.

بر این اساس روایاتی که در مورد مرأه است که ارتداد مرأه را موجب افناء و اعدام نمی‌داند ولو این که این ارتداد، ارتداد فطری باشد، به همین مسأله بر می‌گردد. یعنی چون زن دارای غلبه احساسات بر قوای عاقله اوست، از آن قوای عاقله‌ای که موقعیت او را در برابر تکلیف و مصالح و مفاسد [احراز می‌کند] نمی‌تواند آن طور که باید و شاید بیاید و وجدان کند لذا گفته‌اند اگر زن مرتد شد نباید او را اعدام کرد بلکه باید او را در مضیقه و اینها قرار داد تا این که برگردد، چرا؟ چون عقل ندارد، حالا عقل ندارد که منظور این است که عقل او، آن عقلی که بتواند واقعاً موقعیت خود را بیابد، نیست و نمی‌تواند به مجرد...، خب خودتان دیگر خیلی دیدید که زن تا با شوهرش دعوا می‌کند، به پیغمبر فحش می‌دهد! بابا به پیغمبر [چه مربوط است که] تو حالا با شوهرت دعوا کردی؟ حالا شوهرت آن طور که باید و شاید مثلاً فرض کنید که محبت نکرده، لطف نکرده - این طور نیست آقا؟ - اگر مرد محبت کافی

بکند، زن هم به پیغمبر فحش نمی‌دهد، همه اش

تقصیر شوهرهاست!

سوال: پس در اینجا می‌توانیم یک قاعده دیگر

هم استنباط کنیم، بگوییم هر جا دیدیم که احساسات

بر عقل غلبه دارد آنجا حکم افناء و اعدام نباشد ولو

این که مرد باشد، طرف مرد هست ولی احساسات

او شدید است پس حکم زنها را بر او بار کنیم؟

جواب: بله، خب همین کار را می‌کنیم، یواش

یواش، شما می‌خواهی با پنج دقیقه کار تمام بشود،

صبر کنید، شویّ شویّ، یواش یواش که اقلّاً یک

چیزی بفهمیم، حالا ان شاءالله ما، در این بحثی که

راجع به عقل و علم و اینها می‌کنیم مطلب خیلی

دامنه دارد، یعنی خیلی طول می‌کشد و عمده کلام و

محور برای بحث هم مسأله علم و جهل و توان و

تکلیف است و این مسأله را اگر توانستید در باب

ارتداد از عهده‌اش برآید تمام اشکالاتی که الان در

باب آزادی اندیشه و فکر و حریت فکر و اینها می

کنند که در اسلام نیست و فلان و اینها، همه اینها حل

می‌شود و این مسأله است، البته با آن مبنایی که ما

داریم بر این که فعل امام نمی تواند [مبیّن] نظر امام باشد الا اینکه انسان احراز بکند مبانی را و خیلی از روایاتی که خب آن روایات موجب شده است که از فعل امام استفاده استنباط یک حکم شرعی را کردند، آنها هم مورد تجدید نظر قرار می گیرد.

پس بنابراین مسأله اساسی بر این است که انسان می داند یک دفعه حکمی که برای مرد و زن می آید و هیچ فرقی بین مرد و زن نیست، لا فضل لعربی علی عجمی مثلاً کذا کذا الا بالتقوی یا یا ایها الذین امنوا به خطاب واحد که در اینجا روی چه لحاظی اسلام آمده مرأه را از این قاعده مستثنی کرده است؟ با همین ادله ای که ما داریم النساء نواقص العقول و نواقص الایمان یا و اما عایشة فقد ادركها ضعف رأی النساء، یا فرض کنید که در مورد وصیت امیرالمومنین به امام حسن علیهما السلام در حاضرین یا در مورد کلمات پیغمبر، من حیث المجموع وقتی که ما...، حالا راجع به آنها خب این بحث دیگر برای روز بعد انشاء الله که راجع به این قضیه می آیم بحث می کنیم، اگر ما بیایم نگاه بکنیم ببینیم واقعاً چه فرقی واقعاً بین مرد و زن است که یک حکمی بدون دلیل نسبت به مرد تا این حد شدید

است که اگر شخصی مرتد بشود باید اعدام بشود و همین حکم نسبت به زن ابداء؟ یعنی چه؟ خب این چیست؟ خب بالاخره ما که نمی‌توانیم به صرف تعبّد بگوییم که تعبداً زن از این قاعده مستثنی است، تعبّد بر نمی‌دارد قضیه، جا جای تعبّد نیست. خروج عن الاسلام است، خروج عن الاسلام موجب کفر است، کفر هم که فرقی نمی‌کند بین زن و بین مرد، کفر هم موجب اعدام است، فرقی نمی‌کند بین مرد و زن. یک مرتبه می‌آییم در اینجا می‌بینیم نصف یا دو سوم این مجتمع که زن هست از این قاعده مستثنی می‌شوند، پس فقط این حکم می‌ماند برای مرد که مسأله...! خب این انسان را به این مطلب می‌رساند که این قضیه چیست؟

خب حالا شما هر جهتی که می‌خواهید بر این قضیه بار کنید. مسأله اول، مسأله اسلام، مسأله دین، مسأله اعتقاد است. آن چه که موجب خروج است عمل ظاهر که نیست، اعتقاد انسان است نسبت به یک قضیه، هذا هو الاسلام، هو الاسلام فی النفس و العمل فی الخارج، الاسلام الاعتقاد با الجوانح و العمل بالجوارح، این اسلام است. خب این اسلام وقتی که این اعتقاد شد، خروج از این اعتقاد بعلة من

العلل و بغرضٍ من الاغراض و بجهة من الجهات،
این موجب کفر است، حالا باید در اینجا ما بینیم
اینکه آمده در اسلام زن را جدا کرده از این قضیه،
خب این برای چیست؟ حالا شما ضعف قوای
دماغی او حساب کنید، ضعف قوای جسمانی او
حساب کنید، غلبه احساسات حساب کنید، فشار و
ثقل و صعوبت کار در منزل حساب کنید، حمل و
اوضاع و طمث و ایام ضعف او حساب کنید، به هر
دلیل و جهتی شما این مطلب را مرتبط بدانید بر
گشتش به این است که...

... و در مقابل با این خصوصیات البته ما که این
ها را حساب نمی‌کنیم ما می‌گوییم به عقل اصلاً
برمی‌گردد، ولی بر فرض هم که این مسائل دخیل
باشند اینها موجب می‌شوند که عقل نتواند این
مسائل را از مسائل موقعیت و خصوصیت و مصالح
و مفاسد او جدا کند، بیاید جدا کند. فرض کنید که
من باب مثال یک شخصی با یک نفر دعوا دارد برود
بزند تو سر برادر این، خب برادر این با تو دعوا دارد
تو چرا می‌روی برادر این را می‌زنی؟ حالا اگر آمد
این کار را کرد معلوم می‌شود این فرد یک خورده

عقلش کم است دیگر. می گوید چون الان صرف انتساب بین این برادر با این برادر هست اگر این یک خطایی انجام داد من چون دستم به او نمی‌رسد عقابش را متوجه این می‌کنم! این معلوم است کم دارد. این معلوم است مخبّل است.

حالا زن هم فرض کنید که در محیط زندگی فشار به او وارد می‌شود، کارش زیاد است، ضعف پیدا می‌کند، به هر جهتی از جهات می‌آید در اعتقادش تصرف می‌کند، خدا را می‌گذارد کنار، پیغمبر را می‌گذارد کنار، همه چیز را می‌گذارد کنار، این مال چیست؟ به خاطر ضعف عقلش است دیگر. این استعداد و قدرت برای امتیاز و افتراق بین این خصوصیت و بین این خصوصیت را ندارد می‌آید قضیه را به چیز دیگر سرایت می‌دهد. به همین جهت اسلام آمده این حکم را از او(زن) برداشته گفته او را در مضیقه قرار بدهند تا به واسطهٔ مضیقه دوباره به خود برگردد، موقعیت خودش را دوباره باز یابی کند، فرجه به او داده می‌شود، فرصت به او داده می‌شود. حالا این در مورد زن که البته خب این

بحثش می آید، یعنی خواهی، نخواهی جهاتی که در آن هست و اینها، این بعداً می آید، من فقط خواستم یک اشاره‌ای بکنم.

بناءً علی هذا مسألة اول در باب تکلیف، رشد عقلی است، اینکه عقل به یک مرحله رشد واقعی برای این خصوصیات برسد و بر این اساس تکلیف، خداوند علم و جهل را قرار داده است چون علم و جهل جدای از عقل نیست، **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ... ﴿البقرة، ۲۸۶﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿الأنعام، ۱۴۹﴾** حدیث رفع و امثال ذلک اینها می‌توانند از ادله‌ای باشند که ما باید اینها را انشاء الله در روزهای آینده مورد دقت قرار بدهیم. توانم دیگر رفت، اول زیاد صحبت کردیم. می‌خواستم امروز در حدیث رفع بحث را ادامه بدهم...

سؤال: جای سؤال هست برای کفار بالأخره که از ما بپرسند اسلام چرا روی عقیده اینها دست گذاشته؟ سفت پایه گذاری کرده که اگر عقیده نداشتی باید اعدام بشوی، چرا؟

جواب: عرض کردم شما می‌خواهی با پنج دقیقه

کار را تمام کنید! این مسائل برای بعد است که جهاد

برای چیست؟ **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ...** ﴿البقرة، ۲۵۶﴾

چه معنا دارد؟ اگر کسی کافر بود آیا اسلام به او

احترام می گذارد یا نمی گذارد؟ وظیفه اسلام

چیست؟ مقتضای لطف چیست؟ چند ماهه به دنیا

آمدید؟!

سؤال: ...خب یک خصوصیتی، مصلحتی را

مردم ادراک می کنند که امام برای چه ...

جواب: بله، خب این هم می فهمد دیگر.

سؤال: از این جهت الان نمی تواند عمل کند...

جواب: نه، وقتی که احساس بکند می بیند شاید

آن خصوصیت راجع به او نیست راجع به عامه مردم

است مثل حلیت شرب خمر می ماند تا قبل از اینکه

حکمش را بدهند...

اللهم صل على محمد و آل محمد